



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ شهریور ۱۳۹۳

موضوع کلی: مباحث الفاظ - مشتق

مصادف با: ۲۵ ذی القعدة ۱۴۳۵

موضوع جزئی: امر اول: تحریر محل نزاع (بررسی نظر محقق نائینی و بروجردی)

جلسه: ۴

سال ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث درباره نظرات مختلف پیرامون محل نزاع در باب مشتق بود؛ نظر مشهور و همچنین نظر مرحوم تهرانی صاحب محجة العلماء و نظر محقق نائینی بیان شد. بررسی کلام محقق نائینی باقی ماند که ان شاء الله متعرض خواهیم شد و سپس نظر محقق بروجردی را بیان خواهیم کرد.

محصل نظر محقق نائینی این شد که نزاع در باب مشتق یک نزاع عقلی است یعنی مسئله مورد بحث یک مسئله لغوی نیست که ما ببینیم واضح لفظ مشتق را برای خصوص ذات متلبس بالمبدأ فی الحال وضع کرده یا برای اعم از آن یعنی هم ذات متلبس بالمبدأ فی الحال و هم ذاتی که در گذشته متلبس به مبدأ بوده و الآن نیست (هم زیدی که الآن در حال ضرب است و هم زیدی که انقضی عنه التلبس). به نظر محقق نائینی اصلاً بحث در مفهوم و موضوع له لفظ مشتق نیست بلکه یک مسئله عقلی است. بیان ایشان هم این بود که دلیل کسی که قائل است لفظ مشتق، حقیقت در اعم است این است که مشتق عبارت است از یک عرضی که قیام به معروض پیدا کرده یعنی مشتق عنوانی است که از عروض یک چیزی مثل ضرب به ذات انتزاع شده و این نشان می‌دهد مسئله یک مسئله عقلی است. اگر کار واضح بود و بحث و نزاع لغوی بود این چه ربطی به قیام عرض به معروض دارد؟ چه ربطی به این دارد که یک ذاتی متصف به یک مبدایی شده و چیزی عارض بر آن ذات شده این نشان می‌دهد مسئله عقلی است. مؤیدی هم که در کلام ایشان در امر ثانی وارد شده، تأکید می‌کند که مسئله از دید محقق نائینی یک مسئله عقلی است. (در جلسه گذشته مفصل توضیح دادیم).

بررسی نظر محقق نائینی:

به نظر می‌رسد کلام محقق نائینی تمام نیست. حال صرف نظر از اصل ادعای ایشان به طور کلی آنچه که ایشان ادعا کرده نمی‌تواند ثابت کند که نزاع در باب مشتق مربوط به یک مسئله عقلی است چرا که واقعاً هیچ فرقی بین ذاتی که در آینده می‌خواهد متلبس به مبدأ بشود و ذاتی که در گذشته متلبس شده و الآن متلبس نیست، وجود ندارد؛ چنانچه ما اشاره کردیم همه بر این اتفاق دارند که اطلاق مشتق به ذاتی که در آینده می‌خواهد متلبس بشود، مجاز است یعنی مثلاً اگر کسی فردا می‌خواهد کسی را به قتل برساند یا بزند، اکنون می‌توان به او قاتل یا ضارب گفت ولی این مجاز است اما در مورد کسی که در گذشته تلبس به مبدأ پیدا کرده و الآن تلبس ندارد، اگر بخواهیم الآن به او قاتل یا ضارب بگوییم عده‌ای گفته‌اند حقیقتاً

و عده‌ای گفته‌اند مجازاً می‌توان گفت. نسبت به آنها که قائلند حقیقتاً می‌توان اطلاق کرد سؤال این است که چه فرقی است بین متلبس بالمبدأ فی الاستقبال و بین ما انقضی عنه التلبس؟ چه فرقی بین کسی که فردا می‌خواهد ضارب بشود و بین کسی که دیروز ضارب بوده، وجود دارد؟ اینکه شما در مورد اولی می‌گویید اطلاق ضارب مجازی است اما در مورد دومی (ما انقضی عنه التلبس) می‌گویید اطلاق حقیقی است، چه فرقی وجود دارد؟ اگر مسئله عقلی باشد چه فرقی بین متلبس بالمبدأ فی الاستقبال و متلبس بالمبدأ فی الماضي، وجود دارد؟

اگر دلیل قیام عرض به معروض باشد (همان طور که مدعی حقیقت بودن و اعمی این دلیل را ذکر کرد)، این شخصی که ما به او می‌خواهیم عنوان ضارب را اطلاق کنیم، الآن که ضارب نیست بلکه در گذشته ضارب بوده، الآن که عرض به معروض قائم نشده و ذات زید موضوع ضرب واقع نشده است.

پس یا قیام العرض بالمعروض هست یا نیست؛ در مورد متلبس بالمبدأ فی الاستقبال مجاز است چون می‌گوید عرض ضرب عارض بر ذات قیام نشده و چون هنوز عارض نشده پس اگر بخواهیم عنوان مشتق را بکار ببریم این مجاز می‌شود؛ چون اصلاً عنوان مشتق طبق این بیان از قیام عرض بر معروض انتزاع می‌شود که چنین چیزی هنوز تحقق پیدا نکرده تا بخواهد عنوان مشتق انتزاع بشود. همین بیان برای ما انقضی عنه التلبس هم هست؛ کسی که دیروز ضارب بوده درست است دیروز ذات زید متلبس شده به مبدأ ضرب اما انقضی عنه الضرب و دیگر عرض ضرب به آن ذات قائم نیست و الآن هیچ رابطه‌ای بین این عرض و معروض نیست. به چه دلیل الآن ادعا می‌کنند که اطلاق مشتق یک اطلاق حقیقی است.

پس اشکال به محقق نائینی این شد که آنچه را که ایشان به عنوان دلیل بر عقلی بودن نزاع گفته‌اند ناتمام است زیرا آن دلیل اقتضا می‌کند در هر دو فرض یعنی متلبس بالمبدأ فی الاستقبال و متلبس بالمبدأ فی الماضي به نحو مجاز باشد و از نظر عقل هیچ فرقی بین اینها نیست.

پس با این دلیل نمی‌توانیم اثبات کنیم مسئله یک مسئله عقلی می‌باشد. بله واضح می‌تواند این کار را بکند چون همه چیز به اختیار اوست؛ اراده واضح مدخلیت تامه دارد چون صرف یک قرارداد و اعتبار است مثلاً صرف جعل علامیت است (می‌تواند مثلاً بگوید من لفظ مشتق را قرار دادم برای کلی عنوان المتلبس بالمبدأ مطلقاً چه الآن باشد چه در گذشته بوده و منقضی شده اما آن دلیلی که آقای نائینی گفته‌اند صحیح نیست و بر طبق آن بین این دو صورت فرق گذاشت.

۴- نظر آیت الله بروجردی:

چهارمین نظر بیانی است که مرحوم آیت الله بروجردی ارائه داده‌اند؛ در این رابطه ایشان فرموده به طور کلی وقتی یک ذاتی متصف می‌شود به مبدایی و صفتی، نفس عروض ذات به آن مبدأ و صفت سبب انتزاع عنوان مشتق حدوثاً می‌شود و بقاء هم سبب صحت انتزاع مشتق می‌باشد.

توضیح مطلب از این قرار است که شما مثلاً ذات زید را در نظر بگیرید تا زمانی که کاری انجام نداده و متصف به علم، ضرب، قتل نشده خود ذات به تنهایی هیچ حیثیت زائده‌ای در آن نیست اما به محض اینکه این ذات متصف می‌شود به یک مبدأ مثلاً زید عالم می‌شود یا ضارب و یا قاتل می‌شود این یک حیثیت زائد بر ذات در او ایجاد می‌کند. این یک حیثیت است. در عالم خارج که زید همین قیافه و همین شخص است و قبل و بعد از اتصاف تغییری در ظاهر او پیدا نمی‌شود اما وقتی یک کاری را انجام می‌دهد یک صفتی در او پدید می‌آید این حیثیت زائد بر ذات در او ایجاد می‌کند. این حیثیت باقیه^۱ بقاء الذات چون یک حیثیت اعتباری می‌باشد؛ کسی که عالم می‌شود تغییری در تعداد انگشتانش مثلاً ایجاد نمی‌شود بلکه یک حیثیت زائده‌ای است که اعتبار شده یا کسی که دیگری را به قتل می‌رساند تغییری که در جسم او پدید نمی‌آید اما معذک یک تفاوتی با قبل از زدن و کشتن پیدا کرده یعنی یک حیثیت زائده‌ای در او پیدا شده که این حیثیت یک حیثیت اعتباری است که باقیه^۲ بقاء الذات؛ این حیثیت زائده پدید آمد و دیگر از بین نمی‌رود. حیثیت ضاربت بعد از ضرب پیدا شد و باقی است و از بین نمی‌رود. حیثیت قاتلت، عالمیت پیدا شد و از بین نمی‌رود ولو اینکه الآن در حال زدن یا قتل نباشد.

چون این حیثیت اعتباریه زائده بعد از اتصاف مبدأ پیدا می‌شود لذا می‌توان عنوان مشتق را انتزاع کرد؛ ما اگر به زید بعد از زدنش می‌گوییم ضارب، به خاطر همین حیثیت است پس صحت انتزاع عنوان مشتق به واسطه عروض این حالت بر ذات است ولی این حیثیت یک حیثیت اعتباری است که باقیه^۳ بقاء ذات و تا ذات باقی است این حیثیت هم هست. این عروض سبب برای صحت انتزاع عنوان مشتق است بقاء. همان گونه که حدوثاً می‌توان به این شخص ضارب گفت بقاء هم می‌توان ضارب گفت.

سخن مرحوم آقای بروجردی این است که اگر این چنین شد آن وقت نزاع یک نزاع صغروی است نه کبروی بر خلاف مشهور که معتقدند نزاع در اینجا یک نزاع کبروی است. پس تقریر ایشان از محل نزاع با تقریر مشهور متفاوت است؛ چرا نزاع طبق بیان ایشان یک نزاع صغروی می‌شود؟ مرحوم آقای بروجردی ادعایشان این است که یک کبرایی مورد توافق است و در آن اختلافی نیست و آن هم اصل تلبس است. اخصی و اعمی هر دو می‌گویند ما انقضی عنه التلبس بالاخره تلبس پیدا کرده و در اینکه دیروز زید به ضرب تلبس پیدا کرده، اختلافی ندارند ولی بحث در این است که این تلبس به چه چیزی تحقق پیدا می‌کند؛ اخصی یک ادعایی دارد و اعمی ادعایی دیگر. اخصی می‌گوید این تلبس به مبدأ باید باشد و تا زمانی که تلبس به مبدأ هست عنوان مشتق هست حقیقتاً اما این تلبس به مبدأ که زائل شد دیگر مشتق حقیقتاً قابل اطلاق نیست. اعمی ادعایش این است که به واسطه تلبس و اینکه زید دیروز ضارب شده یک حیثیت انتزاعی یا اعتباری پیدا می‌شود و این باقی می‌ماند (فرق در این است).

علت اینکه نزاع صغروی است این است یعنی اعمی و اخصی در واقع در یک صغری با هم اختلاف دارند (در اینکه تلبس واقع شده یعنی کبری بحثی ندارند). اخصی مدعی است که با زوال تلبس حقیقتاً تلبس از بین می‌رود؛ دیروز زید ضارب بود و متلبس به ضرب شد، بعد انقضی عنه التلبس و لذا الآن نمی‌شود حقیقتاً به او ضارب گفت بر خلاف اعمی که می‌گوید تلبس حاصل شده ولی با آن تلبس یک حیثیت زائده‌ای پدید آمد که باقیه بقاء الذات. اخصی می‌گوید درست است که این ذات همان ذات هنگام تلبس است ولی الآن نمی‌توانیم به او بگوییم ضارب چون متلبس به ضرب نیست و تلبس به مبدأ ندارد ولی اعمی می‌گوید درست است الآن تلبس ندارد ولی همان دیروز که زید متلبس به ضرب شد حیثیت ضاریت در او پدید آمد و این حیثیت موجب شد عنوان مشتق انتزاع شود و آن حیثیت هنوز باقی می‌باشد مادامی که ذات باقی است. این تقریری است مرحوم آقای بروجردی از نزاع بین اخصی و اعمی می‌کند.^۱

بررسی نظر آیت الله بروجردی:

اینجا یک اختلافی بین مشهور و مرحوم آقای بروجردی وجود دارد (ما گفتیم طبق نظر مشهور نزاع یک نزاع لغوی، ولی طبق نظر مرحوم تهرانی و محقق نائینی نزاع عقلی است که ما هر دو این نظریه‌ها را رد کردیم) محصل اختلاف هم این شد که نزاع طبق نظر مشهور کبروی است و طبق نظر محقق بروجردی صغروی می‌باشد؛ حال سؤال این است که این کبروی بودن و صغروی بودن در لغوی یا عقلی بودن نزاع تأثیری دارد یا ندارد؟ طبق بیانی که مشهور دارند حتماً این نزاع لغوی است اما باید دید آقای بروجردی که می‌گویند این نزاع صغروی است آیا این ملازم با لغوی بودن یا عقلی بودن نزاع است؟ به عبارت دیگر آیا مرحوم آقای بروجردی اختلافشان با مشهور فقط در کبروی بودن نزاع است و در لغوی بودن با هم اختلاف ندارند یا این بیان ایشان تعبیر دیگری از عقلی بودن مسئله است؟ ظاهر کلام ایشان این است که این نزاع یک نزاع عقلی می‌باشد بالاخره اینکه ایشان می‌گویند با قیام عرض به ذات یک حیثیت زائده‌ای در ذات پدید می‌آید که باقیه بقاء الذات در واقع مسئله را عقلی می‌کند و اگر مسئله، مسئله بود کاری به حدوث این حیثیت زائده و بقاء آن به بقاء ذات نداشت؛ در نزاع لغوی بحث این است که ببینیم واضع چه چیزی را برای مشتق وضع کرده مثلاً واضع وضع کرده مشتق را برای کسی که الآن متلبس به ضرب است و لذا اگر استعمال شد برای کسی که دیروز زده و الآن در حال زدن نیست، این مجاز می‌شود یا نه ممکن است کسی ادعا کند که واضع لفظ ضارب (هیئت اسم فاعل) را وضع کرده برای هر ذاتی که متلبس به مبدأ هست یا ذاتی که انقضی عنه التلبس. این ربطی به حیثیت زائده و بقاء ذات ندارد و بحث در این است که واضع این هیئت را برای چه چیزی وضع کرده و لذا نزاع یک نزاع لغوی است.

^۱. نه‌ایة الاصول، ص ۶۶.

ادله‌ای هم که در مسئله اقامه شده به ما همین را نشان می‌دهد لذا سخن آقای برجردی مثل سخن آقای نائینی به ناتمام است؛ اینکه ایشان این نزاع را یک نزاع عقلی می‌دانند صحیح نیست.

اشکال دیگر در اصل ادعای ایشان است اینکه ایشان ادعا کرد این حیثیت زائده اعتباریه باقی است بقاء الذات. درست است با اتصاف ذات زید به مبدأ ضرب یک حیثیتی پیدا می‌شود ولی به چه دلیل گفته می‌شود این الی الابد باقی می‌ماند؟ قیام عرض محقق شده و ذات متصف به مبدأ شده ولی بعد از بین رفت و مضمحل شد. در مورد آن حیثیت اعتباری چگونه می‌توانیم بگوییم تا مادامی که این جسم و این ذات باقی است آن حیثیت هم باقی است؟ این دائر مدار قیام عرض است و تا زمانی که عرض قائم است، این حیثیت هست و وقتی عرض از بین رفت و قیام مضمحل شد، دیگر حیثیت زائده و اعتباری باقی نمی‌ماند. لذا به نظر می‌رسد اصل ادعای ایشان هم صحیح نیست.

نتیجه:

ما تا اینجا نتیجه گرفتیم کسانی که این نزاع را یک نزاع عقلی می‌دانند از مرحوم تهرانی تا محقق نائینی و محقق برجردی سخن اینها صحیح نیست و حق با نظر مشهور است که نزاع یک نزاع لغوی است یعنی اصلاً نزاع در باب مشتق تماماً به این بر می‌گردد که آیا واضع مشتق را وضع کرده برای خصوص متلبس بالمبدأ فی الحال یا لفظ مشتق را وضع کرده برای اعم از متلبس بالمبدأ فی الحال و ما انقضی عنه التلبس.

بحث جلسه آینده: البته اشکالاتی در این فرض که نزاع یک نزاع لغوی است وجود دارد که باید آن را بر طرف کنیم لذا باید اولاً ببینیم چه اشکالی وجود دارد و ثانیاً چه راه حلی وجود دارد حتی بنابر نظر مشهور و قول به لغوی بودن نزاع که إن شاء الله در جلسه آینده بیان و بررسی خواهیم کرد.

«الحمد لله رب العالمین»